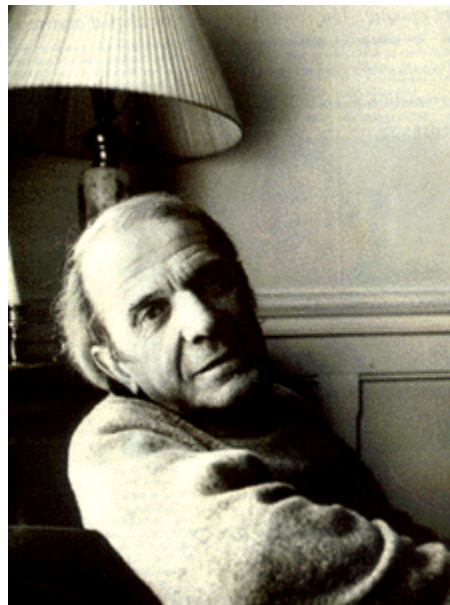


کاپیتاليسم و سيلانها

ژيل دلوز

ترجمه : بابک سلیمی زاده



متن زیر از جمله Course های ژیل دلوز است که متعلق است به تاریخ ۱۶/۱۱/۱۹۷۱

<کاپیتاليسم ، سيلانها ، رمزگشاییِ سيلانها

آنچه بر بدنه ی یک جامعه در حرکت است چیست؟ سیلانهاست همواره. و فرد همیشه غایت سیلانهاست. فرد همواره نقطه ی آغازی ست برای تولید یک سیلان. غایتی برای انجامیدن. یک سیلان. سیلانی از هر نوع؛ یا به بیان بهتر، مانعی برای سیلانهای دیگرگونه.

کسی که مو دارد، این "مو" در مراحل گوناگونی صورت می گیرد: استیل موی یک دختر جوان، همانند استیل موی یک زن متاهل یا یک بیوه نیست: این تماما رمزگانهای استیل مو است. شخص آنجایی که مویش را حالت می دهد، خود را به عنوان مانعی در برابر سیلانهای مو که او و موردش را فراتر می بردن قرار می دهد. این سیلانهای مو خودشان با توجه به رمزگانهای دیگری رمزگذاری شده اند: رمزگان بیوه، رمزگان دختر جوان، رمزگان زن متاهل و الی آخر. نهایتاً مشکل اصلی. رمزگذاری و قلمروگذاری این است که همواره سیلانها را به مثابه معنای بنیادین. کنش رمزگذاری می کنند: علامت گذاری. اشخاص. (زیرا اشخاص در بن بست و در غایت سیلانها واقع شده اند. آنها در نقطه ای که سیلانها به انتها می رسند موجودیت می یابند.)

لیکن اکنون بیش از علامتگذاری. اشخاص. علامت گذاری اشخاص معنای آشکار. کنش است. رمزگذاری عملکرد عمیق تری دارد. و این گویای این است که یک جامعه تنها از یک چیز در هراس است: سیل. نه هراس از تهی شدن، و نه هراس از کم داشت یا کمبود؛ آنسوی بدنه ی اجتماع چیزی در سیلان است و ما نمی دانیم که چیست. چیزی در سیلان است که رمزگذاری نشده است. چیزی که در ارتباط با اجتماع، غیرقابل رمزگذاری می شود. چیزی که سیلان یافته و چنین جامعه ای را به سمت قلمرو زدایی پیش می برد که زمین را در وضعیتی فروپاشیده قرار می دهد. پس این یک بحران است. ما با چیزی در حال فروپاشی مواجه شده ایم و نمی دانیم که چیست. به هیچ رمزگانی اشاره ندارد. پس. پشت. رمزگانها پنهان می شود. و این در مورد کاپیتالیسم که برای مدت مدیدی باور داشت می تواند رمزگانهای دوگانه را حفظ کند، صادق است. بنابراین، این همان چیزی ست که ما قدرت شناخته شده ی بهبودی. کاپیتالیسم می نامیم. وقتی می گوئیم بهبودی، منظورمان هر زمانی ست که چیزی از کاپیتالیسم رهایی می یابد و رمزگانهای دوگانه ی آن را زیر پا می گذارد. این تمام آنها را بازجذب می کند، به شخص واقعیتی دوباره می بخشد و ماشین را دوباره به کار می اندازد. اندیشه ی کاپیتالیسم در قرن نوزدهم، شاهد جریان یافتگی. قطبی از سیلان بی کم و کاست بود. یک سیلان، سیلان کارگران، سیلان پرولتاریا. خب، چنین سیلانهایی چیستند؟ کدامشان شرورانه اند و کدامشان زمین مان را تصاحب می کنند؟ ما به کجا هدایت شده ایم؟ اندیشمندان قرن نوزدهم مسئولیت سنگینی داشته اند. بخصوص در مدرسه های تاریخی فرانسه: این نخستین بار بود که در قرن نوزدهم اندیشه در سطح طبقات شکل گرفت. آنها کسانی هستند که باور. تئوریک طبقات را پایه گذاری کرده و آن را دقیقاً به مثابه ی بخشی اصلی از رمزگان کاپیتالیسم شکل دادند. به این صورت که حقانیت کاپیتالیسم از اینجا می آید: پیروزی. بورژوازی به مثابه ی طبقه ی مخالف. اشرافیت.

نظامی که در کارهای سنت سیمون، تییری (A.Thierry) و کوئینت (E.Quinet) مشهود است، تصرف رادیکال خودآگاهی ست توسط بورژوازی به مثابه ی یک طبقه و تفسیر آنها از تمامی تاریخ به مثابه ی یک مبارزه ی طبقاتی. این مارکس نبود که فهم تاریخ به مثابه ی یک مبارزه ی طبقاتی را پایه گذاری کرد؛ این مدرسه ی تاریخی بورژوازی قرن نوزدهم بود: ۱۷۸۹، بلکه این یک مبارزه ی طبقاتی ست. آنها به بن بست رسیده اند وقتی که در سطح حقیقی بدنه ی اجتماع، سیلان را مشاهده می کنند. این سیلان شگرف را که آنها بازمی شناسند: سیلان پرولتاریا. این ایده که پرولتاریا یک طبقه است امکان

پذیر نیست. روزی که کاپیتالیسم دیگر نتواند اینک پرولتاریا یک طبقه است را انکار کند، همان فرصتی ست که او برای رمزگشایی تمام اینها به دست آورده است. آنچه ما قدرت بهبودی کاپیتالیسم می نامیم. قدرت بهبودی کاپیتالیسم چیست؟

عبارت است از نوعی واقعیت که کاپیتالیسم در آرایش خود دارد. که هر گاه در هر چیز شناخته شده (مانند هر واقعیتی) می نشیند، واقعیتی ست با حدودی که هیچگاه اشباع نمی شوند. همیشه حاضر است واقعیتی به آن علاوه کند تا عملکردش را دوباره از سر بگیرد. آنگاه که کاپیتالیسم تحت تاثیر مبارزات کارگری قرن نوزدهم، و تحت تاثیر انقلاب، دیگر نمی تواند اینک پرولتاریا یک طبقه است را انکار کند، آنگاه که می خواهد شکلی از دوقطبی طبقاتی را بشناسد، لحظه ی فوق العاده مبهم و البته بسیار مهمی در مبارزه ی انقلابی و در عین حال یک لحظه ی ضروری ست برای بهبودی کاپیتالیست: من به تو واقعیتی دیگر علاوه می کنم. واقعیاتی برای طبقه ی کاری و قدرت اتحادیه ای که آنها را بازنمایی می کند. و ماشین کاپیتالیست دستگاه هایش را به کار می اندازد و دوباره از سر می گیرد. او خیانت کرده است. به بیان دیگر، تمامی بدن های یک جامعه ضروری هستند: ممانعت از سیلانها در سطح جامعه، در پس آن، در بدنه اش. سیلانهایی که نمی تواند آنها را رمزگذاری کند و قلمروشان را تعیین نماید.

کمیود، فقدان، قحطی؛ یک جامعه می تواند اینها را رمزگذاری کند. آنچه نمی تواند رمزگذاری کند زمان ظهور اینهاست. آنگاه که با خود می گوید: چه بر سر این مردان آمده است؟ خب، در گام نخست، دستگاه سرکوبگر خود را فعال می کند. ما اگر نتوانیم آن را رمزگذاری کنیم، تلاش خواهیم کرد که منهدم اش کنیم. در گام دوم، می کوشیم تا واقعیاتی تازه بباییم که به ما اجازه دهد آن را برای بهتر یا بدتر شدن رمزگشایی کنیم. یک بدن اجتماعی به مثابه ی سیلانها شناسایی می شود: فریبی همیشگی در کار است. سیلانها از قطبی به قطب دیگر در جریانند و رمزگذاری می شوند؛ سیلانهایی هستند که از رمزگانها می گریزند و سرانجام تلاشی اجتماعی هست که تمام آنها را بهبود می بخشد. به تمامشان واقعیت می دهد و آنها را تا حدی دستکاری می کند. به منظور جا باز کردن برای سیلانهایی که در ضمن خطرناک هم هستند: تمام اتفاقات غیرمنتظره، جوانانی هستند که به رمزگان واقعی نمی نهند: آنها بر داشتن سیلانهای غیر قابل پیشبینی. مو پافشاری می کنند. حال ما باید چه کنیم؟ ما میکوشیم تا آنها را رمزگشایی کنیم. ما واقعیتی علاوه می کنیم. ما سعی خواهیم کرد تا آن را بهبود بخشیم. اما اگر چیزی در آن باشد که از رمزگذاری ممانعت کند، آنگاه چه؟

به بیان دیگر، عمل بنیادین یک جامعه این است: رمزگذاری سیلانها و دشمن پنداشتن. هر که خود را در ارتباط با جامعه به مثابه ی یک سیلان غیر قابل رمزگذاری می نمایاند. زیرا او بار دیگر قلمرو مطلق و سراسر بدن جامعه را به چالش کشیده است. من این را در مورد هر جامعه ای به زبان می آورم به جز، شاید، جامعه ی خودمان که کاپیتالیسم است. حتا اگر پیش از این گفته باشم که کاپیتالیسم سیلانها را همانند تمامی جوامع دیگر رمزگذاری می کند و هیچ شکل دیگری ندارد، تندروی کرده ام.

در کاپیتالیسم به مثابه ی یک ساختار اجتماعی، یک پارادوکس بنیادین وجود دارد: اگر این درست باشد که بالای جان سایر ساختارهای اجتماعی سیلانهای رمزگشایی شده بود، کاپیتالیسم، در مورد خودش، خود را تاریخا بر پایه ی امری باورنکردنی بنا کرد: بالای جان. جوامع دیگر: موجودیت و واقعیت سیلانهای رمزگشایی شده که دغدغه ی حقیقی کاپیتالیسم را تشکیل می دهند. اگر اینها درست بوده باشد، نشان می دهد که کاپیتالیسم، به معنای دقیق کلمه، شکل جهانشمولی از تمامی جوامع است. به معنای متضادش، کاپیتالیسم می تواند آنچه باشد که کلیه ی جوامع از آن بیش از همه واهمه دارند و ما می توانیم این تصور را داشته باشیم که کاپیتالیسم در معنای بخصوص اش، آن چیزی ست که هر تشکیلات اجتماعی

همواره آن را شبیح زدایی (exorcise) می کند. آنچه او همواره از آن پرهیز می کند. چرا؟ زیرا کاپیتالیسم همواره ویرانه ی تشکیلات اجتماعی. دیگر بوده است. و تناقض کاپیتالیسم در این است که تشکیلات اجتماعی. خود را بر پایه ی آنچه نقیضه ی تمامی. تشکیلات دیگر بوده است بر پا ساخته. این بدین معنی است که کاپیتالیسم نمی توانسته خود را بر پا سازد مگر از میان اتصال، از میان مواجهه (encounter) ی کلیه ی سیلانهای رمزگشایی شده از همه نوع. آنچه درباره ی هر تشکیلات اجتماعی نگران کننده بود، پایه ی تشکیلات اجتماعی بود که می بایست تمام تشکیلات دیگر را در برمی گرفت: آنچه نقیضه ی کلیه ی تشکیلات بود، به یقین. ما بدل شد. این نکان دهنده است. در معنایی که کاپیتالیسم بر پایه ی اتصال سیلانهای رمزگشایی شده شکل گرفت: او به برخوردی خارق العاده در انتهای روند هر گونه رمزگشایی احتیاج داشت؛ که با زوال فنودالیسم بر طرف شد. این رمزگشایی های گوناگون مشتمل شد بر رمزگشایی سیلانهای ارضی، در قالب ساختار دارایی های وسیع خصوصی، رمزگشایی سیلانهای پولی، در قالب پیشرفت موقعیت های بازرگانی؛ رمزگشایی سیلان کارگران در قالب مصادره و قلمرو زدایی رعایا و زمین داران. و این کفایت نمی کند. اگر بخواهم مثال روم را بیاورم، رمزگشایی در روم. در حال زوال، تمام اینها به وضوح روی دادند: رمزگشایی سیلانهای مالکیت، در قالب دارایی وسیع خصوصی. رمزگشایی سیلانهای وسیع پولی، در قالب موقعیت های وسیع خصوصی. رمزگشایی کارگران به همراه تشکیلات پرولتاریای فرمانبردار. شهری: همه چیز اینجا یافت می شود. تقریباً همه چیز. عناصر کاپیتالیسم اینجا همه با هم یافت می شوند. فقط اینجا است که مواجهه ای در کار نیست. آنچه برای مواجهه ضروری بود؛ تا میان سیلانهای رمزگشایی شده ی سرمایه یا پول، و سیلانهای رمزگشایی شده ی کارگران ساخته شود، تا بین سیلان سرمایه ی پدیدار و سیلان نیروی انسانی قلمرو زدایی شده برقرار شود، در حقیقت سیلان پول رمزگشایی شده و قلمرو زدایی شده بود. در واقع، طریقه ای که در آن پول در پی مبدل شدن به سرمایه ی پولی. رمزگشایی شده است، و طریقه ای که در آن کارگر به منظور مبدل شدن به تنها مالک کار. خود، از زمین جدا می شود، دو روند کاملاً مستقل هستند. باید میان این دو مواجهه ای وجود داشته باشد.

در واقع، روند رمزگشایی پول، برای تشکیل سرمایه بر پایه ی اشکال جنینی. سرمایه ی تجاری و انباشت سرمایه، سیلان کار، مالک آزاد. قدرت. کار. خود بودن، بر پایه ی راه دیگری که قلمرو زدایی. کارگران در پایان فنودالیسم است شکل گرفته است. و این به خوبی می توانست مواجهه پیدا نکند. اتصال سیلانهای رمزگشایی شده و قلمرو زدایی شده: این مبنای کاپیتالیسم است. کاپیتالیسم بر مبنای فقدان تمامی رمزگشایی ازلی و قلمرو گذاری های اجتماعی ساخت یافته است.

این را اگر بپذیریم، نشان دهنده ی چیست؟ ماشین کاپیتالیست کاملاً دیوانه است. یک ماشین اجتماعی که بر پایه ی سیلانهای رمزگشایی شده و قلمرو زدایی شده عمل می کند. ضمن اینکه از آن جوامعی نیست که ایده ای در این باره ندارند. آن جوامع ایده را به شکل هراس داشتند. آنها اقدام به جلوگیری از آن کردند. این واژگونگی. کلیه ی رمزگشایی های اجتماعی بود که تا آن زمان شناخته شده بود. پس، جامعه ای که خود را بر پایه ی نقیضه ی تمامی. جوامع ازلی تشکیل می دهد، چگونه می تواند عمل کند؟ جامعه ای که مستعد رمزگشایی و قلمرو زدایی. کلیه ی سیلانهاست: سیلان تولید، سیلان مصرف، چگونه می تواند عمل کند؟ در چه قالبی؟ چه بسا کاپیتالیسم به جای رمزگذاری، روندهای دیگری برای به کار انداختن اش داشته باشد. شاید این سراسر متفاوت باشد. آنچه من تابحال دنبال می کرده ام دوباره بنیان نهادن. (در سطحی بخصوص) مسئله ی رابطه ی میان کاپیتالیسم و شیزوفرنی و اساس. رابطه ی آنها در چیزی مشترک میان کاپیتالیسم و انسان| شیزو است: در مجموع آنچه مابین. آنها مشترک است شاید اجتماعی باشد که واقعیت نیافته و فیگوری ملموس را نمی

نمایاند . اجتماعی از یک اخلاق که انتزاعی باقی می ماند . به عبارت دیگر ، آنچه بر خلاف سایر | جوامع | از تصفیه کردن ، صادر کردن ، ردیابی و متمرکز کردن . سیلانهای رمزگشایی و قلمروزدایی شده باز نمی ایستد .

این هویت ژرف آنان است ، که در سطح طریقه ای از زندگی که کاپیتالیسم آن را به صورت شیزوفرنیک به ما پس بدهد نیست ، بلکه در سطح روند اقتصادی ست : همه ی اینها تنها در نظامی اتصالی کار می کنند . کلمه ای را بگویید ، سپس در حالت تابید . آن، کلمه دلالتی ذاتا متفاوت از رمزگان از خود نشان می دهد. کاپیتالیسم است که همچون یک واقعیت عمل می کند . واقعیت سیلانهای رمزگشایی شده . سایر تشکیلات اجتماعی بر پایه ی رمزگذاری و قلمرو گذاری . سیلانها عمل می کردند . لایه لای ماشین کاپیتالیسم ، که واقعیت سیلانهای رمزگشایی شده یا قلمرو زدایی شده را همانگونه که هستند می سازد ، و سایر تشکیلات اجتماعی . تفاوتی جوهری وجود دارد که کاپیتالیسم را نقیضه ی سایر جوامع می سازد . اکنون ، |انسان| شیزو ، در مسیر خویش ، تلو تلو خوران همان کار را انجام می دهد . به یک معنی ، او کاپیتالیست تر از کاپیتالیست است . پرولتاری تر از پرولتار : او رمزگشایی می کند . او سیلانها را قلمرو زدایی می کند ؛ و گونه ای از هویت را در طبیعت . کاپیتالیسم و |انسان| شیزو ، به هم گره می زند .

شیزوفرنی نقیضه ی تشکیلات کاپیتالیست است . به یک معنی ، شیزوفرنی فراتر می رود . کاپیتالیسم بر پایه ی اتصال سیلانهای رمزگشایی شده عمل می کند . در یک حالت ، کاپیتالیسم همواره سیلانهای پول ، کار و غیره را رمزگشایی و آنها را یکپارچه کرده است . و در عین حال (نه پس از آن) ماشین تازه را ساخته است . نه یک ماشین مجازی ، بلکه یک ماشین واقعی.

از این طریق است که کاپیتالیسم موفق به ایجاد نظامی منسجم می شود . حالتی که می گوئیم عمیقا واقعیت . سیلانهای رمزگشایی شده و رمزگذاری . سیلانها را از هم تمیز می دهد .

از سوی دیگر ، |انسان| شیزو فراتر عمل می کند . او دیگر اجازه نمی دهد که به چیزی متعارف بدل شود . او همواره از سیلانهای رمزگشایی شده فراتر می رود . به جای آنکه خود را در معرض رمزگذاری قرار دهد ، بدون هیچ سیلانی عمل می کند . بدون هیچ زمینی ، به جای آنکه خود را در معرض قلمرو زدایی قرار دهد .

رابطه ی آنها در چیست ؟ مسئله اینجاست . باید با دقت بیشتری رابطه ی کاپیتالیسم و شیزوفرنی را بررسی کرده و بیشترین اهمیت را به آن داد : آیا این درست است و به چه دلیل می توانیم کاپیتالیسم را به مثابه ی ماشینی که بر پایه ی سیلانهای رمزگشایی شده و قلمرو زدایی شده عمل می کند تفسیر کنیم ؟ کاپیتالیسم به چه معنی نقیضه ی تمامی تشکیلات اجتماعی و در همان جهت ، شیزوفرنی به چه معنی نقیضه ی کاپیتالیسم است و از قلمروزدایی و رمزگشایی فراتر می رود ؟ و تازه کجا می رود . او را به کجا می برد ؟ به زمینی تازه ؟ به هیچ زمینی ؟ به سمت سیلاب ؟

اگر بخواهم پلی به مسئله ی روانکاوی بزنم ، به هر دلیل ، در هر حالتی - این مشخصا یک آغاز است - فرض می کنم که امر مشترکی میان کاپیتالیسم به مثابه ی یک ساختار اجتماعی ، و شیزوفرنی به مثابه ی یک روند وجود دارد . چیزی که |انسان| شیزو را همچون نقیضه ی کاپیتالیسم (که خود نقیضه ی سایر اجتماعات است) تولید می کند . و اکنون می توانیم این رابطه را با توجه به مناسبات آن دریابیم : رمزگذاری . سیلانها ، سیلانهای رمزگشایی و قلمروزدایی شده ، واقعیت . سیلانهای رمزگشایی شده ، الی آخر .

این باقی می ماند تا در مسائل روانکاوی و روانپزشکی همچنان ذهن ما را به خود مشغول کند . باید سه نوشته ی مارکس را بازخوانی کرد : تولید ارزش اضافه ، فصل مربوط به سقوط مغرضانه در کتاب آخر ، و نهایتا در گروندریسه ، فصل مربوط به خودکارسازی (automation).

ریچارد زهرن : من آنچه شما درباره ی قیاس کاپیتالیسم و شیذوفرنی گفتید را متوجه نشدم . وقتی شما گفتید کاپیتالیسم نقیضه ی سایر جوامع ، و شیذوفرنی نقیضه ی کاپیتالیسم است ، من دریافتم که کاپیتالیسم برای سایر جوامع همان چیزی ست که شیذوفرنی برای کاپیتالیسم است . اما در مقابل ، من فکر کردم که شما قصد نداشتید چنین تعاریفی را پدید آورید . من به تعارض میان سایر جوامع و شیذوفرنی / و چیزی دیگر می اندیشیده ام . به جای قیاس در سه مرحله ، ایجاد یکی در مناسبات چهارمرحله ای .

دلوز : هان ، بله ، بله ، بله ، بله ، ما سیلانها را در اقتصاد سیاسی می شناسیم . اهمیت آن برای اقتصاددانان حقیقی موید چیزی ست که من می گویم . در یک جامعه ، سیلان چیزی ست که از یک قطب به قطب دیگر در سیلان است . و این روند در اشخاص تا حدی شکل می گیرد که آنها به مانع بدل می شوند .

اجازه بدهید مثالی بزنم . اگر بگویید در یک جامعه ، فرد از رمزگشایی بازمی ایستد، من مطمئن نیستم : من معتقدم دو چیز در یک جامعه وجود دارد : یکی مربوط به قاعده ای ست که در آن جامعه به پایان می رسد ، و یکی مربوط به مرگ یک جامعه است . سراسر مرگ ، در حالتی بخصوص ، از درون ظاهر می گردد (این اصل عمده ی تاناتوس است) . و از بیرون فرامی رسد . منظورم این است که تهدیدی درونی در هر جامعه وجود دارد . این تهدیدات با خطر رمزگشایی خود سیلانها نمایانده می شوند . این معنایی دارد ؛ ابتدا سیلانی در کار نیست که سپس یک رمزگان خود را بر آن تحمیل کند . هر دو پیشاوجودی هستند . آنچه مسلم است ، اگر دوباره مطلب سراسر کهنه ی لوی استروس درباره ی وصلت (marriage) را در نظر بگیریم ، او به ما می گوید : ضرورت هر جامعه گردش و مبادله است .

ازدواج و وصلت مبادله می شود و مهم اینکه گردش و مبادله می یابد . سپس سیلانی از والایش زنان در کار است . چیزی از سیلانی همگرا که نزد من همچون کنش اجتماعی به نظر می رسد . کنش اجتماعی سیلانها در سطح جامعه . زنی در کار نیست . سیلان زنان وجود دارد که به یک رمزگان ارجاع می یابد . رمزگان چیزهای کهن ، طایفه ها ، قبیله ها . اما همواره سیلان زنان در کار است . و سپس ، در دومین نقطه ، یک رمزگان : رمزگان و سیلان کاملا چهره به چهره با چیزی دیگر شکل می یابند . سپس آنچه مسلم است ، در سطح ازدواج در جامعه ی ابتدایی . قبلی ، در رابطه با سیلانهای زنان ، به واسطه ی یک رمزگان ، چیزی هست که باید از آن گذر کرد . این مشتمل است بر شکل دادن به نوعی نظام ، نه هرگز همچون پیشنهادات لوی استروس ، و نه هرگز ترکیبی عقلانی ، بلکه نظام فیزیکی به همراه قلمروگذاری ها : چیزی وارد می شود ، چیزی خارج می شود . بنابراین در اینجا به وضوح می بینیم که موجب ارتباط میان نظام فیزیکی ازدواج می گردد . زنان خود را به شکل یک سیلان به حضور می آورند . رمزگان اجتماعی بدین معنی ست : در ارتباط با چنین سیلانی ، چیزی از سیلان باید پشت سر نهاده شود . به عبارت دیگر سیلان چیزی که نباید مرور شود . و سوما : - این سه دوره ی بنیادین هر رمزگان را شکل می دهد - چیزی باید بر این گذار ، یا در مقابل ، بر این انسداد اثر بگذارد . برای مثال در نظامهای مادر تبار (matrilineal) همه کس اهمیت دایی را می داند . چرا که در سیلان زنان ، آنچه پشت سر نهاده می شود ، ازدواج

موجه و مقرر است. یک انسان| شیزو، در چنین جامعه ای، او آنجا نیست. چنانچه گویی جزیی از ماست. و ورای آنجا، او چیز دیگری ست. در آنجا او فرق می کند. موارد بسیار خوبی در درسهای پی. کلاسترس (P. clastres) یافت می شود: کسی هست که نمی داند، او نمی داند با چه کسی باید وصلت کرد. برای ملاقات جادوگر. دور به سفر قلمروزدایی مبادرت می ورزد. یک قوم شناس بزرگ انگلیسی با نام لیچ (Leach) تمامی تزهایش در این خلاصه می شود که: این همچون گفته های لوی استروس کار نمی کند. او به نظام لوی استروسی باور ندارد: کسی نمی داند با که باید وصلت کرد. لیچ یک دستاورد بنیادین دارد: آنچه او گروههای محلی و تمایزات گروههای وراثت می نامد. گروههای محلی گروههای کوچکی هستند که ازدواجها و خویشاوندی ها را می سازند و آنها را از وراثت نتیجه نمی گیرند. وصلت نوعی استراتژی ست که به داده های سیاسی واکنش نشان می دهد. یک گروه محلی دقیقاً گروهی ست که برای هر گروه اجتماعی مقرر است. آنچه می تواند بگذرد. آنچه نمی تواند بگذرد. آنچه باید مسدود شود. آنچه می تواند سیلان یابد. در یک نظام مادر تبار چه چیزی مسدود می شود؟ آنچه در تمامی نظامها مسدود می شود. آنچه از قوانین ممنوعیت زنای با محارم فراتر می رود. اینجا چیزی در سیلان زنان مسدود شده است. بدین معنی که افراد امن، در ارتباط با افراد دیگر از سیلان زنان دم بخت خط می خورند. در مقابل، آنچه پشت سر نهاده می شود، می توان گفت نخستین زنای با محارم مجاز است: نخستین زنای با محارم قانونی در قالب وصلت‌های خاص و منحصر بفرد: امروزه همه کس می داند که زنای با محارم مجاز هرگز عملاً تجربه نشده است. هنوز به آنچه مسدود است بسیار نزدیک است. شما شاهد این هستید که سیلان از هم گسیخته می شود. چیزی در سیلان مسدود است. چیزی پشت سر نهاده می شود. و اینجا در تاریخ دایی، خاله همچون تصویری از زنایی از دست رفته مسدود می شود. در قالب یک شوخی خانوادگی، خواهرزاده با خاله اش، رابطه ای بسیار شادی بخش، با دایی اش، رابطه ای مخفیانه، آسیبها، اینها رمزگذاری شده اند. نگاه کنید به مالدینوفسکی.

سوال: آیا این گروههای محلی دارای قدرتی جادویی هستند؟

دلوز: آنها از قدرتی آشکارا سیاسی برخوردارند. آنها گاهی تحت عنوان سحر و جادو نامگذاری می شوند. اما گروههای جادوگری نیستند. آنها گروههایی سیاسی اند که استراتژی یک روستا را در ارتباط با روستای دیگر، و یک طایفه را در ارتباط با طایفه ی دیگر تعریف می کنند. هر رمزگان در ارتباط با سیلانها گویای این است که ما از عبور چیزی از سیلان جلوگیری می کنیم. ما آن را مسدود می کنیم. می گذاریم چیزی بگذرد: کسانی خواهند بود که همچون یک مانع، دارای موقعیتی کلیدی هستند. به عبارت دیگر، جهت جلوگیری از گذار، در مقابل، تاثیر گذاشتن بر آن. و وقتی که ما اینها را ثبت و یادداشت می کنیم که کارکتر اینها چگونه است، بنابر رمزگان، جایگاههای پیشین به آنها بازمی گردند. بهتر است بفهمیم که نظامهای عمده چگونه کار می کنند.

در تمامی جوامع، مشکل همیشه رمزگذاری و رمزگشایی سیلانهای ست که از گریز مراقبت می شوند. چه هنگام رمزگانها در جوامع ابتدایی گذشته در نوسان اند: ذاتاً در هنگام استعمار، آنجاست که رمزگان از فشار کاپیتالیسم می گریزد. به آن خاطر است که در جامعه ی رمزگان ها حضور می یابد: سرآغاز پول: پول پخش می شود و در مدار مطلق سیلانها گردش می یابد. بدین معنی که آنها سه گونه سیلان را از اصل از یکدیگر تمیز می دهند: سیلانهای تولید (production) که در

حال نابودی ست . سیلانهای آبرومندی ، اژده ی آبرو و سیلانهای زنان . آنگاه که پول در آن عرضه می شود این یک فروگشت (فاجعه) است . (نگاه کنید به آنچه جودین (Juadin) همچون یک نژاد پرستی تحلیل می کند : پول ، عقده ی اودیپی)

آنها می کوشند تا پول را به رمزگانشان پیوند بزنند . درست مثل اینکه می تواند یک آبرومندی باشد . این یک تولید یا مزیت مصرف نیست . این نه یک زن ، بلکه افراد جوان یک قبیله هستند که سریع تر از ریش سفیدها فایده ی پول را به منظور بدست گرفتن . چرخه ی مزایای مصرف ، متوجه می شوند . چرخه ی مصرف که بطور سنتی ، در جوامعی بخصوص ، در دست زنان است . بنابراین افراد جوان به وسیله ی پول چرخه ی مصرف را بدست می گیرند . با پول : که خودش دیگر نمی تواند رمزگذاری شود . در چهارچوبی بخصوص ما با پول می آغازیم و با پول پایان می یابیم .

پول - کالا - پول ، اینجا رمزگذاری . این چیزها مطلقا معنایی ندارد . زیرا سیلانهای مناسب توسط سیلانهای غیرقابل شمارش که جوهر مناسبشان بازتولیدی طبق فرمول " پول - کالا - پول " است ، جا به جا می شوند . هیچ رمزگانی نمی تواند به بازتولید بی پایان کمک کند . آنچه در جوامع ابتدایی مذکور هولناک است ، چگونگی . بوجود آمدن . بدهی ست . بوجود آمدنی در قالب یک سدّ . پایان پذیر . بدهی پایان پذیر است . بنابراین سیلانها با فرار کردن . زنان خود را سپری می کنند . این از همبسته ساز بودن رمزگانها و رمزگذاری . سیلانها جلوگیری نمی کند : بی شک از تمام جنبه ها می گریزد و آنکه از رمزگذاری شدن . خود جلوگیری می کند ، ما می گوئیم : او یک دیوانه است . ما او را رمزگذاری می کنیم : دیوانه ی روستا ، ما از رمزگان رمزگانی می سازیم .

ابتکار کاپیتالیسم در این است که دیگر بر هیچ رمزگانی دلالت نمی کند . پسمانده های رمزگان وجود دارد . اما کسی به آنها باور ندارد : ما دیگر به هیچ چیز باور نداریم . آخرین رمزگانی که کاپیتالیسم می دانست چگونه آن را معرفی کند ، فاشیسم بود : تلاشی برای بازرمزگذاری و بازرمزگذاری حتی در سطحی اقتصادی ، در سطح بازار در اقتصاد فاشیسم . اینجا به وضوح شاهد تلاشی مفرط در جهت جان بخشیدن دوباره به نوعی رمزگان هستیم که همانند رمزگان کاپیتالیسم عمل کند . در واقع او می تواند در قالبی که ماندگاری کرده بود ، ماندگاری کند . اما از بدست دادن رمزگانی که کلیت . بستر اجتماع را همچون یک شبکه پوشش دهد عاجز است . زیرا مشکلات آن دیگر خود را در بستر رمزگان مطرح نمی کنند . مشکل آن ساختن . سیلانهای رمزگشایی شده است . بنابراین منحصرآ در این مورد است که من کاپیتالیسم به مثابه ی یک تشکیلات اجتماعی را در مقابل سایر تشکیلات شناخته شده ی اجتماعی قرار می دهم . آیا می توانیم بگوئیم میان رمزگذاری . سیلانهای مطابق با تشکیلات پیشاکاپیتالیست و واقعیت . رمزگشایی شده ، تفاوتی ذاتی وجود دارد ؟ یا اینکه یک گوناگونی . ساده در کار است : تفاوتی ریشه ای در طبیعت آنها وجود دارد . کاپیتالیسم هیچ رمزگانی را نمی تواند بدست دهد .

نمی توان گفت مبارزه بر علیه یک نظام ، کاملا مستقل از طریقه ای ست که نظام در آن شخصیت یافته است . توضیح این دشوار است که مبارزه ی سوسیالیسم بر علیه کاپیتالیسم در قرن نوزدهم مستقل از تئوری ارزش اضافه بوده است . گویی این تئوری مختص به منش کاپیتالیسم است . تصور کنید که کاپیتالیسم می تواند به عنوان ماشین اقتصادی تعریف شود که رمزگان را در نظر نمی گیرد و باعث می شود سیلانهای رمزگشایی شده با انتقالشان به سمت یک واقعیت عمل کنند . این به ما اجازه می دهد که موقعیت کاپیتالیست و موقعیت شیزوفرنیک را با هم به بار آوریم . حتی در سطح تحلیلی که تأثیری عملی دارد . تحلیل مکانیسم های پولی (اقتصاد دانان نئوکاپیتالیست . این شیزوفرنیک است .) وقتی شاهد این هستیم که تجربه ی پولی . کاپیتالیسم چگونه عمل می کند ، در سطحی عینی ، و نه فقط در تئوری ، شخصیت شیزوفرنیک آن ، آیا می

توانیم بگویم که این نسبت به تجربه‌ی انقلابی کاملاً بی تفاوت است؟ تمام آنچه ما در ارتباط با روانکاوی و روانپزشکی انجام می‌دهیم، به چه چیز ختم می‌شود؟ میل یا ناخودآگاه (این یکی اهمیت کمی دارد) خیالی یا نمادین نیست. منحصرأ ماشین‌ست. و تا زمانی که نتوانید ناحیه‌ی ماشین میل در بدن را بدست آورید، تا وقتی که در سطحی خیالی، ساختاری یا نمادین باقی بمانید، نمی‌توانید اشرافی واقعی بر ناخودآگاه داشته باشید. آنها ماشینهایی هستند که همچون هر ماشین دیگری درست با عملکردشان مصداق می‌یابند. (مصداق‌ها: آنچه لیندر نقاش با آن وسوسه شد؟ کودکان به همراه ماشین: پسرچه‌های تتومند در پیش زمینه‌ی ماشینی عجیب را می‌رانند که به ماشین بزرگی متصل است. در پس زمینه همان چیزی است که سال گذشته من کوشیدم تا "ناخودآگاه بتیم" بنامم. ناخودآگاه صحیح، آنچه در بابا - مامان گذر نمی‌کند، آنچه ماشین هذیان زده را می‌راند. این مرتبط بودن با ماشین عظیم اجتماع: دومین مصداق: مردی انگلیسی با نام Naderland از شربر. پدر (Schreber) مطلع بود. (شربر: پدر: دانیل گوتلب موریتز شربر (۱۸۰۸ - ۱۸۶۱): فیزیکدان آلمانی و استاد دانشگاه لیپزیگ، آثار او درباره‌ی سلامتی کودکان و تأثیرات اجتماعی شهرسازی در سرآغاز انقلاب فرانسه بود. او بنیانگذار آن چیزی بود که بعدها "جنبش شربر" خوانده شد. م) این همان چیزی است که من در نوشته‌ی فروید با آن مخالفم. چنانچه گویی این یک باره واقعاً سنگین است که ژرفترین شخصیت مرد یعنی شخصیت اجتماعی او را خرد می‌کند. وقتی شربر پدر، مغول کبیر، آریائیان، یهودیت را مرور می‌کنیم و وقتی که فروید را می‌خوانیم. نه یک کلمه درباره‌ی تمام اینها. چنانچه گویی این تنها محتویات یک مانیفست است و آن شخص می‌بایست محتویات نهفته‌ی آن را شرح دهد. محتوای همواره پدر - مادری، عقده‌ی ادیب. تمامی محتویات سیاسی، سیاسی - جنسی، سیاسی - لیبیدینال. زیرا در آخر وقتی که شربر (دانیل پاول شربر، پسر موریتز شربر، (۱۸۲۲ - ۱۹۱۱) یک قاضی آلمانی بود که از شیروفرنی پارانوید رنج می‌برد. او شرح احوال خود را در کتاب "سرگذشت بیماری عصبی من" نوشته است. این کتاب کتابی تأثیرگذار بود در روانکاوی و زیگموند فروید در مورد موقعیت شربر تفسیرهایی نوشت. م) خود را متصور شد که یک دختر Alsatian کوچک است که از alsace در مقابل مامور فرانسوی دفاع می‌کند، اینجا یک لیبیدوی سیاسی وجود دارد؛ جنسی و در عین حال سیاسی. از سوی دیگر درمی‌یابیم که شربر پدر شناخته شده بود. زیرا یک نظام آموزشی را پایه‌گذاری کرده بود: Schreber Garden. او یک نظام تربیتی جهانشمول را معرفی کرد. شیروتحلیلگری (schizoanalysis) در جهت مخالف روانکاوی پیش می‌رود. در واقع، هر زمان که سوژه گویای چیزی باشد که او را در معرض اودیپوس یا اختگی قرار دهد، شیروتحلیلگری می‌گوید: "کافی ست!" آنچه او با اهمیت می‌بیند این است: شربر پدر یک نظام تربیتی مبتنی بر ارزش جهانشمول را پایه‌گذاری کرد. این منجر به فشار بر فرزند خودش نمی‌شود، بلکه به PAN gymnastication می‌انجامد. ما اگر از هذیان فرزند، سوپه‌ی جهان - سیاسی. نظام تربیتی پدران محافظت شویم، می‌توانیم هر چیزی را دریابیم. پدر نه کنشی ساختاری، بلکه نظامی سیاسی را بنیان می‌نهد: من می‌گویم لیبیدو اینجا به پایان می‌رسد، نه به واسطه‌ی بابا - مامان، بلکه به واسطه‌ی نظام سیاسی. در PAN gymnastication ماشینهایی هست: هیچ نظامی بدون ماشینها وجود ندارد. یک نظام، به بیان دقیق، اتحاد ساختاری ماشینهاست. شخص می‌بایست نظام را واکاوی کند تا به ماشینها برسد. و ماشینهای شربر پدر ماشینهایی سادو-پارانوئیک هستند. گونه‌ای از ماشین هذیان زده. آنها آنجا که به کودکان می‌رسند سادو-پارانوئیک هستند. ترجیحاً به دختران خردسال.

در مورد این ماشینها، کودکان آرام می‌مانند. در این هذیان سوپه‌ی تربیتی جهانشمول به روشنی پدیدار می‌شود: این هذیانی درباره‌ی فرزندش نیست. این هذیانی است که او درباره‌ی تشکیلات نژاد برتر می‌سازد. شربر پدر علیه فرزندش وارد عمل می‌شود، اما نه به مثابه‌ی پدر، بلکه همچون بانی لیبیدینال سرمایه‌گذاری. هذیان زده‌ی بستر اجتماع. عملکرد آن دیگر پدران نیست؛ بلکه پدر آنجاست تا چیزهای هذیان زده را منتقل کند. این مشخص است، ولی پدر در

ارتباط با بستری که دیگر بستر خانوادگی نیست ، همچون عامل سرایت عمل می کند . اما این بستر ، بستری سیاسی و تاریخی ست . باری دیگر ، علامتهای تاریخ و نه علامت پدر .

سوال : ما بچه ها را با لولو نمی ترسانیم ، حتی با یک ماشین .

دلوز : نظامی که شربر پدر بنیان نهاد ، پیشرفتی جهانی داشت. (تسمه ی شلاق جهت مدیریتی مناسب) این یک ماشین عظیم اجتماعی بود ؛ و در عین حال در دل اجتماع انبوهی از ماشینهای هذیان زده ی سادوپارانوئیک را کاشت . و همچنین در هذیان فرزند ، بخصوص در پدر . او ، اما همچون باز نمود اتوریته ای که او در آن دخیل بوده است . او در سرمایه گذاری . گونه ی بخصوصی از تشکیلات اجتماعی ، همچون یک عامل سرایت دخیل است . در عوض ، ماجرای روانکاوی خانوادگی گرایی . ازلی ئی ست که متشکل است از : ارجاع لیبیدو و تمامی تمایلات جنسی به ماشین خانوادگی . و ما دیگر نمی توانیم به ساختمان کردن . آنها ادامه دهیم . این هیچ چیز را عوض نمی کند . اینگونه ما باز هم در حلقه ی بسته ی اخته سازی . نمادین باقی مانده ایم . به ساختن عملکرد خانواده ، شخصیتهای وابسته به والدین ، و به در هم شکستن . سراسر . بیرون | از خانه | ادامه می دهیم . بلانشو ؟ : گونه ای تازه از ارتباط با بیرون ؟ با این همه ، روانکاوی مایل است که از هر گونه ارتباطش ، و از هر گونه ارتباط سوژه ای که به همراه بیرون تحلیل می شود ، ممانعت کند . روانکاوی به باز قلمروگذاری . ما تظاهر می کند . بر قلمروزدایی یا بر معمولی ترین زمین ، پست ترین ، قلمروی اودیپی ، یا بدتر ، بر تخت (couch) . اینجا ما به روشنی شاهد ارتباط روانکاوی و کاپیتالایسم هستیم : اگر این صحیح باشد که در کاپیتالایسم سیلانها رمزگشایی شده اند و دایما قلمروزدایی می شوند ، یعنی که کاپیتالایسم انسان شیروفرنیک را درست همچون پول تولید می کند . سراسر . پروژه ی کاپیتالایست مشتمل است بر باز آفرینی . قلمروگذاری های ساختگی ، به منظور باز نویسی . مردم ، تا به طور مبهم آنها را بازرمزگذاری کند : آنها همه چیز می آفرینند : HLM (مسکن سازی تحت نظارت دولت) ، خانه و باز قلمروگذاری ئی خانوادگی در کار است . خانواده در پس . تمامی . زندانهای اجتماعی قرار گرفته است . بنابراین آنها فرزند یک خانواده را بازرمزگذاری می کنند (روانپزشکی . جامعه) : آنها مردم را ، آنجا که تمام رمزگذاری ها شناورند ، بازرمزگذاری می کنند . آنها بر بازرمزگذاری ئی ساختگی ، نمادین و پسمانده پیش می روند . اکثر آنها با جهش بر روی آنچه بر هذیان تاثیرگذار است و تمام آنچه در هذیان متجاوز است استوارند . بدین معنی که آن هذیان ، نظامی ست مبتنی بر سرمایه گذاری های سیاسی - اجتماعی ، نه از هر گونه ای : این لیبیدو است که خود را بر قلمروزدایی اجتماعی سیاسی می آویزد . شربر وقتی که با مادرش عشقبازی می کند به هیچ وجه خواب نمی بیند ، او آنگاه که همچون دختر بچه ی Alsacian ، توسط مامور فرانسوی مورد تجاوز قرار می گیرد خواب می بیند : این به چیزی بسیار عمیق تر از اودیپ بستگی دارد . یعنی در حالتی که لیبیدو تشکیلات اجتماعی را بنیان می نهد ، به سوی نقطه ای که در آن شخص باید دو گونه از سرمایه گذاری اجتماعی توسط لیبیدو را از هم تمیز بدهد : سرمایه گذاری اجتماعی منافع که جزو گونه ای استثنایی هستند که اگر لازم باشد ، از طبقات فراتر می روند و در ذیل آنها ، نه دقیقا هماهنگ با آنها ، سرمایه گذاری های ناخودآگاه ، سرمایه گذاری های لیبیدینال میل . روانکاوی . سنتی سرمایه گذاری های لیبیدینال میل را در مثلث خانوادگی احاطه کرده است و ساختارگرایی آخرین تلاش است برای حفظ اودیپ در زمانی که اودیپ در حال از هم پاشی ست .

وظیفه‌ی شیروتحلیلگری این است که شاهد نقش والدین در ناخودآگاه، تنها به مثابه‌ی عامل انسداد و سرایت در نظام سیلانهای میل باشد. سیلانهای ماشینهای میل ساز. و آنچه ظاهر می‌شود ناخودآگاه من است در ارتباط با ماشین‌های میل ساز. آنچه ماشینهای میل ساز من است. و بواسطه‌ی آنها، رابطه‌ی ناخودآگاه این ماشین‌های میل ساز با ماشینهای عظیم اجتماعی که به انجام رسیده‌اند. در نتیجه هیچ دلیلی ندارد که روانکاوی را در بازمزگذاری کردن خودمان یاری کنیم. مثالی می‌آورم از کتاب آخر Laclair: چیزی هست که دیگر کار نمی‌کند: اساسی‌ترین عمل در تاریخ روانکاوی یک مرکزیت زدایی بود که مشتمل بود بر گذشتن از اتاق والدین به مثابه‌ی بازگشتی به جایگاه تحلیلی. آن زمانی بود که ما به اودیپوس باور داشتیم، و در واقعیت اغوا، همچنان پر قدرت بود. زیرا سراسر ناخودآگاه خانوادگی شده بود. خرد شدن. لیبیدو در مثلث بابا - ماما - من: تمامی پیشرفت روانکاوی در این راستا فراهم شده بود: جایگزینی. وهم برای اغوای واقعی و جایگزینی اخته‌سازی برای عقده‌ی اودیپ. Leclair: در حقیقت جایجایی هسته‌ی زنده‌ی بحران اودیپی، از جایگاه خانوادگی به جایگاه روانکاوانه، اصولاً همبسته است با جهش جامعه‌شناسانه. در کدامیک ما می‌توانیم به طرز روانکاوانه دستاویزی برای نهاد خانوادگی مرزبندی کنیم؟ صفحه‌ی ۳۰: خانواده فرسوده است. ناخودآگاه واخواهی می‌کند و دیگر خود را هم چون یک مثلث | پدر - مادر - من | تشکیل نمی‌دهد. خوشبختانه تحلیلگری هست که همچون یک نیروی کمکی به کار آید.

جانبداری از خانواده به پایان رسیده است. حفظ و اختفای حقیقت سراسر قدرتمند نیز. می‌گوییم: اوف! در هر صورت ما با حقیقت اضافه‌ی خانواده درگیر خواهیم بود. هان! نخیر! Leclair می‌گوید، برای آنچه همچون نیروی کمکی به خانواده خدمت می‌کند، و برای آنچه مدافع آن است، نقاب بی‌نقاب حقیقت سراسر قدرتمند، کار تحلیلگر است.

دیگر تثلیثی در کار نیست. اودیپی شدن در خانواده دیگر به کار نمی‌آید. شما به یک تخت در تثلیث و اودیپی کردن خود می‌رسید و البته Lecrair اضافه می‌کند که اگر تخت روانکاوی به جایی تبدیل شود که رویارویی با حقیقت بر ملا شده است؟ رویارویی با حقیقت بر روی زمین به وقوع نمی‌پیوندد. در حرکات قلمروگذاری، بازقلمروگذاری و قلمروزدایی این بر این زمین پوسیده که تخت تحلیلگر است به وقوع می‌پیوندد. اینکه صحنه‌ی اودیپی هیچ اشاره‌ی خارجی به وظیفه ندارد، اینکه مثلث هیچ اشاره‌ی بیرونی برای کار تحلیلگر ندارد، هیچ اهمیتی ندارد. چنین چیزی گواه بر این است که روانکاوی همچون کاپیتالیسم خود را شکل گرفته با سیلانهای رمزگشایی شده‌ی میل می‌یابد، خود را پیش از پدیده‌ی شیروفرنیک. رمزگشایی و قلمروزدایی می‌یابد، این برای خود روانکاوی قدری واقعیت اختیار کرد. تخت، واپسین قلمرو انسان اروپایی امروز، قلمرو کوچک اوست. این موقعیت روانکاوی واقعیتی را معرفی می‌کند که به ممانعت از کلیه‌ی ارجاعات منجر می‌شود. ممانعت از هرگونه ارتباط با بیرون. وقتی که روانکاوی می‌رود تا سرمایه‌گذاری‌های حقیقی. میل را بفهمد، همچون حرکتی فاجعه‌بار در درون جامعه ظاهر می‌گردد. و از آن لحظه که ما همچون یک اشاره از خانواده خلع ید شدیم، تمامش خراب شده بود. (واپسین قلمرو، تختی که خود را در جایگاه خویش تعیین و توجیه می‌کند.) از همان لحظه‌ای که ما میل را از دو بُعدی بودن خارج کردیم. آنچه من دو بُعدی بودن می‌نامم از یک سو مربوط می‌شود به ماشینهای میل ساز که به هیچ بُعد نمادین یا ساختاری تقلیل پذیر نیستند. به ماشینهای میل ساز کنش مند و مسئله‌ی شیروتحلیلگری دانستن. طریقه‌ی عمل این ماشینهای میل ساز است و یافتن سطحی که آنها بر روی ناخودآگاه کار می‌کنند. که نشان می‌دهد ما از اودیپ، اخته‌سازی و غیره جهش خواهیم کرد. از سوی دیگر، با سرمایه‌گذاری‌های عظیم اجتماعی - سیاسی (سرمایه‌گذاریهای اجتماعی - سیاسی - کیهانی) نباید گفت در اینجا می‌تواند جنسیت زدایی یافته‌های روانکاوی در کار باشد. و چون من می‌گویم که میل، در شکل بنیادین جنسی اش، تنها می‌تواند در سرمایه‌گذاریهای جنسی فهمیده شود، تا آنجایی که بر

پایه ی "پدر - مادر" ی نباشد ، این در درجه ی دوم است ، اما تا آنجایی که بر پایه ی - از یک سو - ماشینهای میل ساز ، و از سوی دیگر ، تا آنجایی که عشق های جنسی ، همجنسگرا و دگرجنسگرای ما را می گذرانند . آنچه سرمایه گذاری می شود ، همیشه آن چیزی است که از بُعدی از بستر تاریخی- اجتماع جدا می شود و مادر و پدر در آن نقش بازی می کنند . آنها عامل ارتباط ماشینهای میل ساز هستند . از یک سو ارتباط ماشینها با یکدیگر و از سوی دیگر ، ارتباط ماشین های میل ساز با ماشینهای سترگ میل ساز : شیزوتحلیلگری تحت سه کنش ساخت می یابد : عمل ویرانگر : جهش از ساختارهای اودیپی و اخته کننده به منظور نیل به ناخودآگاهی فاقد اخته سازی . زیرا ماشینهای میل ساز این را رد می کنند .

عمل مخالف : بررسی و تحلیل عملی . چیزی برای تفسیر کردن وجود ندارد . ما ماشین را تفسیر نمی کنیم . ما عملکرد و کاستی هایش را درمی یابیم . دلیل کاستی هایش حلقه ی اودیپی است . حلقه ی روانکاوانه ی تخت که کاستی ها را به ماشینهای میل ساز گزارش می دهد : ماشین های میل ساز تا زمانی عمل می کنند که ماشینهای اجتماع را منصوب کنند . و آنهایی که گونه ای از سرمایه گذاری های لیبیدینال هستند ، از سرمایه گذاری های پیش - آگاه متمایز می شوند . این سرمایه گذاری های جنسی ، در آن سوی موجوداتی که دوست می داریم ، تمام عشق هایمان ، مجموعه ای است از قلمروزدایی و بازقلمروگذاری . آنچه دوست می داریم، همواره یک دو رگه ی بخصوص است . حرکتی مبتنی بر قلمروزدایی و بازقلمروگذاری . رمزگذاری ضعیف و هیستریک تخت نیست و در آن سوی هر موجودی که دوست می داریم ، آنچه منصوب می کنیم یک بستر اجتماعی است . اینها ابعاد این بستر اجتماعی هستند . و والدین عامل سرایت در بستر اجتماعند .

نگاهی به نامه ی جکسون بیاندازد: مادر . سیاه پوستی به پسرش می گوید : ول نگرد و ازدواج موفق هم نکن . پول در بیار! آیا این مادر کلاسیک همچون یک مادر و همچون یک ایزه ی اودیپی . میل عمل می کند ؟ یا در جهت سرایت گونه ای بخصوص از سرمایه گذاری لیبیدینال . بستر اجتماع عمل می کند ؟ بدین معنی که ، دسته ای که ازدواج موفق می کنند ، عشقبازی می کنند ، این دقیقترین معنای رابطه با چیزی از میان همسرش است ، به طور ناخودآگاه با شمار بخصوصی از روندهای اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، و آن عشق همواره معنایی بوده است از میان آنچه لیبیدو جدای از معشوق به دست می آورد . یعنی تمام تگه های بستر تاریخی اجتماع . نهایتاً ما با علامتهای تاریخ است که عشقبازی می کنیم . مادر . دیگر نامه ی جکسون ، می گوید " تفنگ ات را بدست بگیر ! " . این دو عمل از عوامل سرایت گونه ای بخصوص از سرمایه گذاری اجتماعی - تاریخی را دنبال می کند که به طور مجزا از قطبی از این سرمایه گذاری ها به قطبی دیگر در نوسان است . که در یک سمت می توانیم بگوییم سرمایه گذاری ها واکنشی هستند در فاشیستی محدود ، و در سمتی دیگر ، سرمایه گذاری لیبیدینال انقلابی . عشقهای ما مثل لوله ها و گذرگاههای سرمایه گذاری هاست که دگر بار به منشا خانوادگی تعلق ندارند . بلکه به منشایی تاریخی - سیاسی متعلق اند . و مسئله ی نهایی- شیزوتحلیلگری تنها بررسی دقیق ماشینهای میل ساز نیست . ، بلکه بررسی دقیق حالتی است که در آن ، ماشینهای میل ساز سرمایه گذاری- ماشینهای اجتماع را به انجام می رسانند. چه شکل دادن سرمایه گذاری در لیبیدویی از گونه ی انقلابی اش باشد و چه شکل دادن سرمایه گذاری های لیبیدینال از نوع انقلابی اش . حوزه ی شیزوتحلیلگری در این نقطه خود را از حوزه ی سیاست متمایز می کند. بدین معنی که سرمایه گذاری های سیاسی- پیش - آگاه سرمایه گذاری منافع طبقه هستند . که با گونه ای خاص از مطالعات تعیین می شوند. اما هنوز هیچ چیز درباره ی گونه ی دیگر سرمایه گذاری ها به ما گزارش نمی دهد . یک سرمایه گذاری لیبیدینال ویژه : میل . در نقطه ای که یک سرمایه گذاری انقلابی پیش - آگاه می تواند به وسیله ی سرمایه گذاری لیبیدینال گونه ی فاشیسم دو چندان شود : که شرح می دهد چگونه جابجایی ها از قطبی از هذیان به قطب دیگری از هذیان ساخته می شوند. چگونه یک هذیان دارای دو قطب است : آنچه آرتو بخوبی می گوید : راز همه چیز در این است: " هلیوگابالوس . آنارشیتست " .

Heliogabalus : از امپراتوران روم (۲۰۳-۲۱۸) او از ۲۱۸ تا ۲۱۷ بر مسند قدرت بود. (م) زیرا آنها دو قطب اند. این تنها یک نقیضه گویی نیست. این نقیضه گویی بنیادین آدمی ست. یعنی قطبی از سرمایه گذاری ناخودآگاه گونه ی فاشیست، و سرمایه گذاری ناخودآگاه گونه ی انقلابی. آنچه در هذیان من را شگفت زده می کند، غیاب ریشه ای مامان – بابا است، جز به مثابه عوامل سرایت. جز به مثابه انسداد در آنجا که نقشی دارند. اما از طرف دیگر، عمل شیزوتحلیلگری پخش شدن در هذیان ابعاد ناخودآگاه سرمایه گذاری فاشیست و در سرمایه گذاری انقلابی ست، و در نقطه ای بخصوص می لغزد و تاب می خورد. این حوزه ی ژرف لیبیدو است. در واکنشی ترین، فولکلوریک ترین قلمروزدایی، شور انقلابی می تواند بیرون بریزد (هیچگاه نمی دانیم)، چیزی شیزو، چیزی دیوانه، یک قلمروزدایی: مسئله ی **Basque**: آنها برای فاشیسم بسیار کار کردند. در حالت های دیگر، این اقلیتهای مشابه می توانند شخصیت بیابند. من نمی گویم اینها اتفاقی روی داده اند، آنها می توانستند تاثیر انقلابی شان را محکم کنند. این شدیداً مبهم است: این در جایگاه تحلیل سیاسی نیست. در جایگاه تحلیل ناخودآگاه است: راهی که در حوالی اش دور می زند. (**Mannoni**: ضد روانپزشکی در سکان قضاوت. شریب: هذیانی کاملاً فاشیست.) ضد روانپزشکی معنایی دارد. اگر شیزوتحلیلگری معنایی دارد، این معنا در جایگاه تحلیل ناخودآگاه است؛ تا هذیان را از قطبی که همیشه حضور دارد واژگون کنیم. قطب واکنشی فاشیست که بیانگر گونه ی خصوصی از سرمایه گذاری لیبیدینال است، به سوی قطبی دیگر. قطب انقلابی. (اشکالی ندارد که حرکتش سنگین و کند است.)

ریچارد: چرا فقط دو قطب؟

دلوز: می توانیم قطب های بیشتری در نظر بگیریم، اما اساساً دو گونه ی اصلی از سرمایه گذاری وجود دارد، دو قطب. مرجع سرمایه گذاری های لیبیدینال بابا – مامان. اینها قلمروگذاری ها و قلمروزدایی ها هستند، این باید در ناخودآگاه یافته شود، مخصوصاً در جایگاه های عشق هایش. توهم طبیعت، توهم نژاد پاک، حرکت پاندول = توهم انقلاب. قلمروزدایی. اگر شما در بیانی تحلیلی بگویید سیلانها هنوز سیلان دارند، مشکلی که من بلافاصله پس از آن مطرح می کنم این است: گونه هایی از سیلان هستند که از زیر در رد می شوند. آنچه روانکاوان به آن گران روی (**viscosity**) لیبیدو می گویند. لیبیدویی بسیار گران رو که به خود مجال دریافته شدن توسط رمزگانهای روانکاوی را نمی دهد. درست، بله، اینجا قلمروزدایی اتفاق می افتد، اما روانکاوی می گوید: واکنش منفی. در دار و دسته ی لکانی ها آنچه مرا آزار می دهد پیروان اختگی ست. خانواده نظام سرایت است. سرمایه گذاری های اجتماعی. هر تولید به دیگری ختم می شود. اما من فکر نمی کنم که خانواده عنصری اساسی در سرمایه گذاری های اجتماعی باشد. زیرا در هر صورت این ماشینهای میل ساز هستند که سرمایه گذاریهای لیبیدینال اجتماعی ماشینهای عظیم اجتماع را برپا می کنند. اگر بگویید دیوانه کسی ست که با ماشینهای میل ساز خود تنها می ماند و سرمایه گذاری اجتماعی را انجام نمی دهد، من با شما موافق نیستم. در دیوانگی ها، من سرمایه گذاری شدید گونه ای بخصوص از بستر تاریخی، سیاسی، اجتماعی می بینم. حتی در افراد خلسه ای. این تلاش کودکانه برای بالغ شدن. از سنین آغاز کودکی ست که ماشینهای میل ساز به بستر اجتماع متصل می شوند. تمامی قلمروگذاری ها، در خودشان، برابرند با هر چیزی که با حرکت قلمروزدایی در ارتباط است. اما آنجا چیزی مثل یک شیزوتحلیلگری. رمزگذاری ها، نحوه ی عملکردشان است و من این را بوسیله ی عملکردشان درمی یابم: اگر ماشینهای

میل ساز بر سمتی از قلمروزدایی های گسترده واقع شده اند ، به عبارت دیگر بر گذرگاه میل بعد از قلمروگذاری ها ، اگر میل گر بودن قلمروزدایی شدن است ، فرد باید بگوید که هر گونه قلمروگذاری می تواند همچون جزیی از نیروی ماشینی عمل کند. نیروی ماشینی آن چیزی است که در قلمروگذاری آن را در جریان قلمروزدایی رهایی بخشد. رویا را مثال می آورم : رویا از این منظر که من می خواهم نقش ماشینها را روشن کنم ، بسیار مهم است . متفاوت است از روانکاوی : وقتی که هواپیمایی پرواز می کند ، یا یک ماشین دوخت . رویا نوعی قلمروی خیالی است . خواب یا یک کابوس قلمروزدایی است . می توان گفت که قلمروزدایی و بازقلمروگذاری تنها همچون عملکرد یکدیگر بوجود می آیند ، اما شما می توانید نیروی یک قلمروزدایی ساده را از روی شاخصه هایی که بر قلمرو دارد تخمین بزنید. به این معنی که چقدر توسط یک سیلان فراری حمایت می شود - فراری و در حال فرار، فراری دهنده ، نه چیزهای دیگر را ، بلکه چیزهایی در درون خود نظام را . یک تکه از آن را.

شاخص ماشینی در یک قلمرو آن چیزی است که قدرت رهایی از قلمرو بوسیله ی فراری دادن سیلانها را می سنجد. در این مورد تمامی بازقلمروگذاری ها با یکدیگر هم پایه نیستند. اینها قلمروگذاری های ساختگی هستند. هر چه بیشتر می گریزد و هر چه بیشتر ما بتوانیم گریز دهیم ، بیشتر قلمروزدایی می شود. عشقهای ما همیشه در قلمرویی واقع می شود که ما را قلمروزدایی یا دستکم بازقلمروگذاری می کنند. در اینباره ، کژفهمی ها به علاوه ی تمام بازی های سرمایه گذاری است که مسئله ی شیزوتحلیلگری است: به جای داشتن خانواده همچون یک مرجع ، حرکتهای قلمروزدایی و بازقلمروگذاری را همچون مرجع اختیار می کند.

